

یک نقشه کودکانه

سابقه ورود او به دنیای انگشترسازی برمی گردد به دوران نوجوانی. این کارآفرین تعریف می کند: کلاس اول راهنمایی بودم که برای گذراندن اوقات فراغت تابستان، پدرم من را به مغازه انگشترسازی دوستش فرستاد. آنجا یک شاگرد دیگر به نام امیر داشتند که مورد توجه استادکار بود اما من توانستم خیلی زود از او پیشی بگیرم.

محمود آقا تعریف می کند: یک بار برای اینکه خودم را به پدر و صاحب کارم ثابت کنم نقشه ای کودکانه کشیدم. به پدرم گفتم استاد می خواهد شما را ببیند. وقتی آمد، همان طور که داشتند چاق سلامتی می کردند گفتم می خواهم با امیر مسابقه بگذارم. به گفته خودش آن زمان کار انگشترسازی بادت انجام می شده است و او توانسته است انگشتی را زودتر از امیر درست کند.

درست کردن انگشتر دور از چشم استادکار

بعد از این، از سمت استادش مورد توجه بیشتری قرار می گیرد و به قول خودش اعتماد به نفسش بالاتر می رود. او از نقشه کودکانه دومش یاد می کند و می گوید: از استادم خواستم اجازه دهد ظهرها به خانه نروم و ناهار را در مغازه بخورم. استاد هم موافقت کرد. اما ناهار بهانه بود. در زمان ناهار که کسی در کارگاه نبود، شروع می کردم به تمرین و کار روی انگشترهای سخت تر. بعد از مدتی، چند انگشتر را نشان استاد دادم و الکی گفتم این ها کار امیر است؛ ببینید ایرادی دارد یا نه. استاد هم گفت درست است؛ بگذار کنار کارهای دیگر. وقتی این حرف را زد، گفتم کارهای خودم است و ظهرها که کسی در مغازه نبوده است، درستشان کرده ام.

محمود آقا می گوید: بعد از تأیید استاد فکر می کردم می توانم به تنهایی کار کنم. به همین دلیل دنبال بهانه برای جدا شدن بودم. چندی بعد به دلایلی مورد غضب استادکارم قرار گرفتم و بهانه برای اخراجم جور شد.

او در این زمان توان مالی برای اجاره مغازه نداشته است. زیر پاگرد پله های خانه شان می شود محل کارش و با کمک پدرش به سختی وسایل اولیه کار را تهیه می کند. این کارآفرین تعریف می کند: در اولین کارهایی که درست کردم، نمی توانستم رنگ نقره را سفید کنم و انگشترهایم قرمز رنگ بود. به همین دلیل در بازار کسی آن ها را نمی خرید و اینجا بود که فهمیدم فوت کوزه گری را یاد نگرفته ام.

به گفته خودش پنج سال طول کشیده تا توانسته این فوت کوزه گری را یاد بگیرد و انگشتی بسازد که در بازار خریدار داشته باشد. او کم کم کار می کند و می تواند مغازه ای اجاره کند. در این زمان، پدرش هم نزد او می آید و با هم کار می کنند.

روزهای سخت و رشکستگی

محمود آقا تعریف می کند: همین که کار و بار مغازه پا گرفت، من باید راهی سربازی می شدم. سال ۷۱ برای خدمت رفتم و سال ۷۲ که برگشتم، دیدم اعتبار پدرم در بازار از من بیشتر شده است. نمی خواستم این روالش را به هم بزنم. دوباره برای خودم مغازه زدم و این بار از تجربیات پدرم در بازاریابی کمک گرفتم. او سال ۷۴ از دواج می کند؛ اتفاقی که انگیزه اش برای کار و کسب درآمد را بیشتر می کند. حدود سال ۸۷ به پیشنهاد یکی از دوستانش راهی تایلند می شود تا از آنجا نقره جات ساخته شده وارد کنند. بعد که متوجه می شود این کار قانونی نیست دیگر سراغش نمی رود اما فکر رفتن به چین را در سر می پروراند.

او می گوید: بسیاری از نگین هایی که در ایران روی انگشترها سوار می کنند، از چین وارد می شود. برای همین به آنجا رفتم

محمود صفرپور انگشترهایی را که وارداتشان قاچاق است به مرحله تولید داخلی رسانده است

نگین کارآفرینی

فهمیه شهری | همه چیز از یک تابستان شروع شد؛ وقتی کلاس اول راهنمایی بود و پدرش در خیابان به طور اتفاقی یکی از دوستان قدیمی اش را دید و فهمید انگشترساز شده است. همان جا قرارداد را گذاشت و از فردا پسرش را نزد او فرستاد تا در ایام تابستان سرش بند باشد و کاری را یاد بگیرد. از آن موقع تا الان ۳۷ سال می گذرد و محمود صفرپور که آن زمان نوجوانی خام بود، حالا تبدیل به یکی از تجار و کارآفرینان انگشتر شده است. او برای رسیدن به این جایگاه، رنج های بسیاری برده و مرا حلی همچون ورشکستگی و به قول خودش به خاک نشستن را پشت سر گذاشته است.

وارد کارگاه محمود صفرپور که می شویم، شلوغ تر از آنی است که تصویری را می کردیم. حدود پانزده نفر پشت میزها نشسته اند و هر کدام کاری انجام می دهند. یکی مواد را به قالب ها تزریق می کند. یکی در حال سنباده زدن انگشترهاست. دیگری نگین ها را سوار می کند و صدای چرخ ها و دستگاه ها چنان در فضا پیچیده است که باید بلندتر از حد معمول صحبت کنیم. همراه محمود آقا به دفتر کارش که در محله حجاب و چند قدم آن طرف تر از کارگاهش است، می رویم. روی میزش پر از بسته های نگین و انگشتر است. او یکی از اصلی ترین تولیدکننده های انگشترهای طرح ترک در ایران است؛ کاری که به گفته خودش ابتدا به طور انحصاری در دست خودش بوده است اما حالا چند تایی رقیب دارد.

۱۰

داستان جلد

